



1

2

3

4

5

6



سرشناسه	: ابن کمونه، سعد بن منصور، - ۶۸۳ ق.
	Ibn Kammūnah, Sa'd ibn Manṣūr, active 13th century
عنوان قراردادی	: الاشارات و التنبیهات. شرح.
عنوان و نام پدیدآور	: شرح الاصول و الجمل فی مهمات العلم و العمل: شرح الاشارات و التنبیهات لابن سینا / ابن کمونه عزالدوله سعد بن منصور البغدادی؛ تعلیقات شرف الدین محمد بن مسعود بن محمد المسعودی، علی عابدی شاهرودی؛ تصحیح، تحقیق و تقدیم محمد ملکی (جلال الدین)، مرضیه نوری صفت (نورا)
مشخصات نشر	: تهران: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب، ۱۳۹۹.
مشخصات ظاهری	: هشتاد و هفت، ۵۲۷، ۹ ص.
فروست	: میراث مکتوب؛ ۳۵۹. علوم و معارف اسلامی؛ ۷۷.
شابک	: 978-600-203-225-6
وضعیت فهرست نویسی	: فیپا
یادداشت	: عربی.
یادداشت	: کتابنامه: ص. [۵۲۳]-۵۲۷.
عنوان دیگر	: شرح الاشارات و التنبیهات لابن سینا.
موضوع	: ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۳۷۰-۴۲۸ ق. الاشارات و التنبیهات - نقد و تفسیر.
موضوع	: فلسفه اسلامی - متون قدیمی تا قرن ۱۴.
موضوع	: Islamic philosophy-Early works to 20th century
موضوع	: منطق - متون قدیمی تا قرن ۱۴.
موضوع	: Logic, Ancient-Early works to 20th century
موضوع	: کلام - متون قدیمی تا قرن ۱۴.
موضوع	: Islamic theology-Early works to 20th century*
شناسه افزوده	: مسعودی بخاری، محمد بن مسعود، قرن ۶ ق.
موضوع	: Masudi, Muhammad ibn Masud, active 12th century
شناسه افزوده	: عابدی شاهرودی، علی، مقدمه نویس
شناسه افزوده	: ملکی، محمد، ۱۳۳۷ -
شناسه افزوده	: نوری صفت، مرضیه، ۱۳۵۷ -
شناسه افزوده	: ابن سینا، حسین بن عبدالله، ۳۷۰-۴۲۸ ق. - الاشارات و التنبیهات. شرح.
شناسه افزوده	: مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب
رده بندی کنگره	: BBR ۴۱۵
رده بندی دیویی	: ۱۸۹/۱
شماره کتابشناسی ملی	: ۷۵۴۰۷۰۳
وضعیت رکورد	: فیپا

شرح

الأصول والحل في مآز العلم والعمل

(شرح الإشارات والتنبهات لابن سينا)

تأليف

ابن كمنونة عز الدين ساعد بن منصور البغدادي

(وكنهه سنة ٦٨٣ هـ ق)

تعليلات

شرف الدين محمد بن مسعود بن محمد السعودي

و

على عابدي شاهرودي

تصحيح، تحقيق وتقديم

محمد ملكي (جلال الدين)

مرضيه نوري صفت (نورا)



شرح الأصول و الجُمَل في مهمّات العلم و العمل

«شرح الإشارات و التنبيهات لابن سينا»

ابن كمّونة عزالدولة سعد بن منصور البغدادي (درگذشته ۶۸۳ ه. ق)

تعلیقات شرف‌الدین محمد بن مسعود بن محمد المسعودی و علی عابد شاهرودی

تصحیح، تحقیق و تقدیم: محمد ملکی (جلال الدین) - مرضیه نوری صفت (نورا)

مدیر تولید: محمد باهر

مدیر فنی و امور چاپ: حسین شاملوفرد

صفحه‌آرا: محمود خانی

چاپ اول: ۱۳۹۹

شمارگان: ۵۰۰ نسخه

بها با جلد شومیز: ۱۲۵۰۰۰ تومان

بها با جلد سخت: ۱۵۰۰۰۰ تومان

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۲۰۳-۲۲۵-۶

چاپ (دیجیتال): میراث

شماره فروش:

همه حقوق متعلق به ناشر و محفوظ است
نشر الکترونیکی اثر بدون کسب اجازه کتبی از ناشر ممنوع است

نشانی ناشر: تهران، ش. پ: ۱۳۱۵۶۹۳۵۱۹

تلفن: ۶۶۴۹۰۶۱۲، دورنگار: ۶۶۴۰۶۲۵۸

E-mail: tolid@MirasMaktoob.ir

<http://www.MirasMaktoob.ir>

بسم الله الرحمن الرحيم

دریابی از فرهنگ پرمایه اسلام و ایران در خمی‌های خلی موج می‌زند. این نسخه با حقیقت، کارنامه دانشمندان و نوابغ بزرگ و هویت نامیده‌ها ایرانیان است. برعمده هرنسلی است که این میراث پراج را پاس دارد و برای شناخت تاریخ و فرهنگ و ادب و سوابق علمی خود به احیا و بازسازی آن اهتمام ورزد.

بایمه کوششیانی که در سالهای اخیر برای شناسایی این ذخایر مکتوب و تحقیق و تبیع در آنها انجام گرفته و صد مکتوب در سال از شنندگان یافته هنوز کار ناکرده بسیار است و هزاران کتاب و رساله خطی موجود در کتابخانه‌های داخل و خارج کشور شناسانده و منتشر شده است. بسیاری از متون نیز، اگرچه بارها طبع رسیده، منطبق بر روش علمی نیست و تحقیق و تصحیح مجدد نیاز دارد. احیاء و نشر کتاب‌ها و رساله‌های خطی و طیف‌های است بر روش محققان و مؤسسات فرهنگی. مرکز پژوهشی میراث مکتوب در راستای این هدف در سال ۱۳۷۲ بنیاد نهاده شد تا با حمایت از کوشش‌های محققان و محققان، و با مشارکت ناشران، مؤسسات علمی، اشخاص فرهنگی و علاقه‌مندان به دانش و فرهنگ، سهمی در نشر میراث مکتوب داشته باشد و مجموعه‌ای از شنندگان از متون و منابع تحقیق به جامعه فرهنگی ایران اسلامی تقدیم دارد.

اکبر ایرانی

مدیر عامل مؤسسه پژوهشی میراث مکتوب

پیشکش:

به آنانی که رسالتی دارند.

فهرست مطالب

پیش درآمد	یازده
مقدمه	پانزده
زیستنامهٔ ابن کُمونه	پانزده
احوال، افکار و آثار	پانزده
احوال: زندگینامه	شانزده
افکار: بررسی دیدگاه‌های ابن کُمونه	بیست
شبهات کلامی - فلسفی	بیست و چهار
شبههٔ توحیدیه	بیست و پنج
شبههٔ استلزام	سی و یک
شبههٔ قدم حادث	سی و دو
شبههٔ جذر اصم	سی و دو
نفس و حدوث و قدم	سی و سه
دیدگاه ابن کُمونه در قدم نفس	سی و چهار
پایه استدلال ابن کُمونه	چهل و یک
نظریهٔ ابن کُمونه در بونه نقد	چهل و دو

آثار: بررسی آثار چاپ شده و ناشده.....	چهل و هفت
آثار چاپ شده.....	چهل و هشت
آثار چاپ نشده.....	پنجاه و سه
شرح الأصول والجمل من مهمات العلم والعمل.....	پنجاه و هفت
شرح ابن کتونه.....	شصت
نسخه شناسی.....	هفتاد و چهار

الجزء الأول - علم المنطق.....	١
المقدمة.....	٣
القسم الأول في علم المنطق.....	٧
التهج الأول - في غرض المنطق.....	٨
التهج الثاني - في الألفاظ الخمسة المفردة.....	٣٦
التهج الثالث - في التركيب الخبري.....	٥٢
التهج الرابع - في مواد القضايا وجهاتها.....	٦٩
التهج الخامس - في تناقض القضايا وعكسها.....	٨٨
التهج السادس - في الأحوال المتعلقة بمواد القضايا.....	١٠٧
التهج السابع - وفيه الشروع في التركيب الثاني الذي للحجج.....	١١٨
التهج الثامن - في القياسات الشرطية وفي توابع القياس.....	١٤٢
التهج التاسع - فيه بيان قليل للعلوم البرهانية.....	١٥١
التهج العاشر - في القياسات المغالطية.....	١٦٣
الجزء الثاني - علم الطبيعة.....	١٧١
القسم الثاني - في علم الطبيعة وما قبله.....	١٧٣
التمط الأول - في تجوهر الأجسام الطبيعية.....	١٧٥
التمط الثاني - في الجهات وأجسامها الأولى والثانية.....	٢١٠

التمط الثالث - في النَّفس الأرضية والسماوية.....	٢٤١
تكملة - التَّمط الثالث بذكر الحركات عن النَّفس.....	٢٨٣
التمط الرابع - في الوجود.....	٢٩١
التمط الخامس - في الصنع.....	٣٢١
التمط السادس - في الغايات ومبادئها وفي الترتيب.....	٣٥٠
التمط السابع - في التجريد.....	٣٩٣
التمط الثامن - في البهجة والسعادة.....	٤٢٥
التمط التاسع - في مقامات العارفين.....	٤٤٤
التمط العاشر - في أسرار الآيات وظهور الغرائب.....	٤٦٩

نماية اصطلاحات.....	٥٠١
---------------------	-----

منايع ومصادر تحقيق وتصحيح.....	٥٢٣
--------------------------------	-----

پیش درآمد

اگر ما یک نگاه علمی و دقیق به پشت سرمان بیاندازیم و گذشته را پیش روی خود قرار دهیم، در دنیای علم و دانش به اندیشمندان و فیلسوفانی بر می‌خوریم که همیشه تاریخ درخشانده‌اند و ضمن خدمات ارزنده خود به علم و بشریت، آثارگران بهایی را از خود به یادگار گذاشته‌اند؛ برماست ضمن بزرگداشت این فرهنگبانان سترگ بشریت از آثار آنان پاسداری نماییم و نگذاریم در گذر زمان به یغما برود تا بدین وسیله یاد و نام آن اندیشمندان که سرمایه بزرگ بشریت هستند، برای همیشه تاریخ زنده بماند. دست‌آورد زنده ماندن این خدمتگزاران بشری، همانا پویایی علم و دانش و فرهنگ یک سرزمین خواهد بود. از این رو برماست، در این راه تلاشی گسترده کرده و خدمات علمی آنان را ارج نهیم و یکی از راه‌های ارج نهادن به آنان، احیای آثار مکتوب این بزرگان است.

ابوعلی حسین بن عبدالله بن سینا، معروف به «شیخ الرئیس»، حجة الحق، شرف الملک» از فیلسوفان و طبیبان بزرگ جهان اسلام، آثارگونه‌گونی در زمینه‌های مختلف ریاضی، منطقی، علمی، فلسفی و طب دارد. از میان آثار وی در فلسفه می‌توان به: کتاب الشفاء؛ المبدأ والمعاد؛ کتاب التَّجَاة والإشارات والتنبیهاث و... اشاره کرد. یکی از مهم‌ترین آثار وی، همین کتاب الإشارات است؛ که در سه بخش: «منطق، طبیعیات، و فلسفه» به طرح مطالب می‌پردازد. این کتاب افزون بر مباحث فلسفی، دارای مباحث عرفانی نیز هست که در نمط‌های پایانی بخش فلسفه، یعنی نمط‌های «هشتم، نهم، و دهم» مطرح شده است، که در آن بیانات پرمغز و عرشی شیخ الرئیس در این‌گونه مباحث آمده و گویی سفره‌ای با آن گستره و پر بار برای صاحبان ذوق و فهم پهن کرده است. در سراسر این اثر

شریف، أصول و أمتهاتی بیان شده است که با تدبیر در آن می‌توان فروع بسیاری را استخراج کرد. بخش اول الإشارات والتنبیها مربوط به مباحث منطقی است و مشتمل بر ده باب که هر یک از باب‌های آن مَعْنُون به «نهج» شده است. بخش دوم آن، مباحث طبیعیات را شامل می‌شود که در قالب سه نمط تبویب شده است. بخش سوم این کتاب، به فراسوی طبیعت اختصاص دارد که دارای هفت باب، یعنی شامل نمط چهارم تا دهم است. هریک از این نمط‌ها با عناوینی چون: «اشاره، تنبیه، وهم و تنبیه، مقدمه» مَعْنُون شده‌اند. در فصل‌های موسوم به «اشاره» استدلال و برهان اقامه می‌شود، و در «تنبیه» استدلالی مطرح نمی‌شود، بلکه در آن تذکر به مطالب و بیان نکاتی که در فهم سودمند هستند، اشاره می‌شود.^۱ اگرچه در دسته‌بندی مشرب‌های فلسفی، ابن‌سینا در زمره فیلسوفان مَشایی قرار می‌گیرد، ولی حقیقت آن است که در پاره‌ای از موارد، محتوای فلسفی در بیانات شیخ اشراق تفاوت بنیادی با فلسفه مَشایی دارد؛ ولی وی این‌گونه مسائل فلسفی را نیز به زبان رایج آن روز، یعنی زبان مَشایی مطرح می‌کند.

شرح‌های بسیاری به این کتاب نوشته شده است، در مقدمه‌ای که در ادامه می‌آید معرفی شده‌اند. از میان آن شرح‌ها می‌توان، شرح عزالدوله سعد بن منصور، مشهور به «ابن کُمونه» را نام برد. اهمیت این شرح از آن جاست که ما در طبقه‌بندی فیلسوفان، ابن کُمونه را جزو فیلسوفانی که به مکتب اشراق تمایل دارند به شمار می‌آوریم. همین مشرب و نگاه او به فلسفه، در شرح وی نیز تأثیر گذاشته و ویژگی خاصی به این شرح بخشیده است. از این‌رو، یکی از ویژگی‌های این شرح که ضرورت احیای آن را ایجاب می‌کند، این است که گویی ابن کُمونه الإشارات ابن‌سینا را با نگاه اشراقی شرح نموده و در واقع با احیای این اثر، تا حدودی که مربوط به این اثر می‌شود، تطبیق دو اندیشه فلسفی، یعنی «مَشّا و اشراق» نیز نموده می‌شود.

همان‌گونه که اشاره شد تحقیق و تصحیح شرح عزالدوله سعد بن منصور بر الإشارات والتنبیها از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است؛ اما چرا و به چه دلیل این شرح برای تحقیق و تصحیح انتخاب شده این است که، مؤلف آن در دنیای اسلام بی‌شابهت به یک جریان فکری نیست، و آثار او از جمله این شرح نیز، می‌تواند یک اثر بدیع و به نوعی بیانگر آن جریان فکری باشد. دلیل انتخاب دیگر،

۱. البته چرا ابن‌سینا کتاب خود را بیشتر به «وهم و تنبیه و اشاره» تقسیم کرده است، نکته‌ای دارد. برای اطلاع نک: عبدالسلام فارسی، ترجمه فارسی اشارات و تنبیهات، ص ۷؛ و مقدمه الحکمة المشرقیة: المنطق، تحقیق و تصحیح: ملکی و نوری صفت و مقدمه همین کتاب.

خود اثر است، چون که این شرح افزون بر این که الإشارات والتنبیهات شیخ را با نگاه خاص خود شرح می‌کند و ناظر بر چند شرح دیگر از جمله شرح خواجه و آثار شیخ اشراق و دیگر این که گویی به نوعی از جمله ناقدان شرح نجم‌الدین احمد بن ابوبکر نخجوانی بر الإشارات والتنبیهات نیز شمرده می‌شود که وی با نگاه صوفیانه به نقد و شرح الإشارات پرداخته است. به نظر می‌رسد، افزون بر ضرورت احیای آثار پیشینیان از حکما که از جمله وظایف ماست، همین ویژگی‌ها، یعنی به گونه‌ای عرضه‌ی دو اندیشه فلسفی «مسا و اشراق» یک حالت دفاع‌گونه از ابن‌سینا در برابر نخجوانی ما را در احیای این اثر بسنده می‌کند. از سوی دیگر اهمیت و ضرورت احیای آثار علمی پیشینیان بر هیچ فرهیخته‌ای پوشیده نیست. ما اگر امروز آثار گران‌بهای در کتابخانه‌های علمی و فلسفی خود داریم، بسیاری از آن‌ها دست‌نویس مصححانی است که نسخه‌های خطی گران‌بهای را با صرف دل و جان خود احیا کرده‌اند و در دسترس پژوهشگران قرار داده‌اند. از همین روست که یک پژوهشگر با دسترسی آسان به منابع، بُن‌مایه‌های علمی خود را استوار می‌سازد و از سوی دیگر احیای یک اثر، در واقع احیای منابع اصلی و غنی‌سازی کتابخانه‌هاست، و در نتیجه تهیة دستمایه علمی، در واقع احیای تمدن بشری است. در نتیجه احیا و تصحیح و تحقیق این اثر علمی، یعنی شرح الإشارات والتنبیهات ابن‌کَمُونه نیز خارج از این هدف نیست، و ضرورت آن نیز بر اهل فن روشن است.

بیش از این سخن گفتن در این «پیش‌درآمد» مناسب مقام نیست؛ چرا که در مقدمه به تفصیل درباره اشارات و شرح ابن‌کَمُونه و دیگر مسائل که لازمه یک مقدمه تحلیلی و علمی است سخن گفته شده است. خداوند را بر این توفیق سپاسگزاریم.

خدایتان یار دلتان گنجینه اسرار

ملکی، نوری صفت

شهریور ماه ۱۳۹۹ خورشیدی

مقدمه

زیستنامهٔ ابن کثونه

احوال، افکار و آثار

روزگار حاکمیت مغول در سرزمین ایران، چون عصر فرمان‌فرمایی فاطمیان در سرزمین مصر، به اقتضای تساهل و تسامحی که در پاره‌ای از دوره‌های آن نسبت به اقوام و ملل و صاحبان آرا و آیین‌های گونه‌گون به کار گرفته شد، یکی از جالب‌ترین و البته غریب‌ترین دوره‌های تاریخ ایران‌زمین است. مغولان قومی خونین‌پنجه و اهریمن‌چهرگانی بودند و ویرانی‌هایی که به بار آوردند سده‌های متمادی در یاد و ذهن هر ایرانی باقی خواهد ماند، اما شگفتا که در روزگار همین قوم است که مراکزها و مدرسه‌های گوناگونی در سراسر کشور به منظور تدریس و تعلیم علوم و فنون، به دور از هر نوع عصبیت مذهبی و قومی تأسیس گردید. در ادبیات منظوم و منثور و تاریخ‌نگاری و فلسفه و منطق، و چه در تصوف و معماری و هنر و نجوم، شاهکارهایی ارائه گردید که در پاره‌ای از موارد با بهترین نمونه‌های آن در همهٔ دوره‌ها قابل قیاس است.

همین دوران است، عالمان و فیلسوفانی چون خواجه نصیرالدین طوسی؛ اثیرالدین ابهری؛ حکیم و فقیه بلامنازع شیعه علامهٔ حلی؛ کاتبی قزوینی و صد‌ها عارف و حکیم دیگر همچون فریدالدین عطار نیشابوری، نجم‌الدین کبرا، معارف اصیل اسلامی را پاسداری کردند و با قلم و بیان خود این معارف را برای آیندگان حفظ و نگهداری نمودند. از آن میان می‌توان به ابن کثونه با اندکی تسامح اشاره کرد. او در موضع‌گیری‌های علمی خود، اندکی از اقوال مشهور حکما در

برخی از مسائل فاصله گرفت و همین فاصله گرفتن تکانی به برخی از مسائل داد و بازار نقد و ابرام گرم شد، به گونه‌ای که مخالفان و موافقان را برانگیخت و در پی آن نقد و ابرام‌ها آغاز شد و در نتیجه رساله‌ها نوشته شد. رساله‌ای که در ادامه خواهد آمد حاصل همان فضایی است که ابن‌کُمونه به گونه‌ای نقش‌آفرین آن بود. بایسته است پس از این مقدمه کوتاه‌دامن، مختصری نیز به بررسی «احوال، افکار و آثار» وی پرداخته شود.

احوال: زندگینامه

ابوالرضا، سعد بن نجم‌الدوله منصور بن سعد بن حسن بن هبة‌الله ابن کُمونه اسرانیلی، ملقب به «عزالدوله و ابن کُمونه بغدادی» (۶۴۰-۶۸۳ق) پزشک و فیلسوف مشایی - اشراقی، یهودی الأصل سده هفتم هجری، فرزند آن روزگار غریب است. اگرچه شبهاتی که ابن‌کُمونه فراروی اندیشه کلامی و منطقی روزگار خود قرار داد، سبب شد تا مخالفینی بیابد و از طریق ردّ و نقض‌هایی که بر شبهات او وارد آمد، نام او در تاریخ فلسفه پایدار بماند، اما توجه نگاه‌ها به او به همین حدّ محدود ماند و اگر از دو اشاره ابن فوطی^۱ از معاصرین او بگذریم، هیچ شرحی از زندگی و احوال او در کتاب‌های تاریخ و رجال روزگار او نیامده است. از زمان تولد ابن‌کُمونه و حتی خاندان پدری او، چیزی که روشنایی‌هایی بر زندگی او بیفکند، مطلب قابل ملاحظه‌ای گزارش نشده است.

از سال‌های نخستین زندگی و تحصیلات او چیزی در تراجم گزارش نشده است. گو این‌که او در یک خانواده یهودی چشم به جهان گشوده و چنان‌که از لابه‌لای نوشته‌هایش در زمینه ادب و دانش یهودی و اسلامی برمی‌آید، می‌بایست در این دوزمین از تحصیلات عالی بهره‌مند شده باشد.

ابن‌کُمونه به احتمالی علوم اسلامی را هم دست‌کم نزد تنی چند از عالمان مسلمان خوانده است، گو این‌که در مقاله فی التصدیق بأن نفس الانسان باقیه ابداً خاطر نشان کرده که فلسفه را خود خوانده و گویا استادی در این علم نداشته است.

۱. کمال‌الدین عبدالرزاق ابن احمد شیبانی، معروف به «ابن فوطی» بنا به گزارش گزارشگران تاریخ، وی در سال ۶۴۲ق به دنیا آمده و ۷۲۳ق در بغداد درگذشته است. جهت اطلاع بیشتر نک: احسان یارشاطر، «ابن فوطی» دانشنامه ایران و اسلام، ج ۶، ص ۷۶۸-۷۷۰؛ و یوسف رحیم‌لو «ابن فوطی»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۴۲۲-۴۲۷.

این مطلب، باتوجه به عادت او به یادداشت برداشتن از نکات سودمند کتاب‌هایی که می‌خوانده است نیز تأیید می‌شود. گزیده‌هایی به قلم خود او از چند اثر علمی و فلسفی تألیف خواجه نصیرالدین طوسی (۵۹۷-۶۷۲ق)، نجم‌الدین ابوبکر محمد نخجوانی (۶۲۶-۶۶۴ق)، نجم‌الدین دبیران کاتبی قزوینی (۶۰۰-۶۷۵ق)، مؤیدالدین غرضی (۶۶۴-۶۶۶ق)، و ابوریحان بیرونی (۳۶۲-۴۴۰ق)، که بین سال‌های ۶۷۰ تا ۶۷۵ق نوشته شده، موجود است.

نخستین تاریخ ثبت‌شده از زندگی ابن‌کُمونه، تاریخ پایان تألیف اثر کوتاه او در فلسفه، یعنی *المطالب المهمة من علم الحکمة* است که آن را در شعبان ۶۵۷ق به پایان برده است. چند ماه بعد، در ذی‌الحجه ۶۵۷ق ابن‌کُمونه رساله فلسفی کوتاه خودش با عنوان *تقریب المَحَجَّة و تهذیب المَحَجَّة* را تکمیل کرد. گویا این رساله‌ها نخستین نگارش‌های او نبوده‌اند؛ زیرا در *المطالب المهمة* به رساله‌ای اشاره می‌کند که دربارهٔ جاودانگی نفس نوشته است.^۱

رشد و نمو در خانواده‌ای فرهنگی ایجاب می‌کرده که ابن‌کُمونه در خُردسالی تحصیل را آغاز کرده باشد و سن وی در زمان تألیف این گزیده‌ها از بیست و اندکی بیشتر فراتر نمی‌رفته و او در مقامی نبوده که خواجه نصیرالدین طوسی از او در مرکز علمی مراغه استفاده کند. وی هنگامی که از استاد خود، دبیران قزوینی تقدیر و به بزرگی یاد می‌کند، از استاد دبیران، یعنی خواجه نصیرالدین طوسی که سه سال پیش از شاگردش دبیران درگذشته است، سخنی به میان نمی‌آورد. بنابراین، ابن‌کُمونه حتی اگر یک جلسه درس خواجه نصیرالدین طوسی را درک می‌کرد، از ذکر نام وی نمی‌گذشت.

از همهٔ این‌ها می‌توان نتیجه گرفت که تولد ابن‌کُمونه از دههٔ پنجاه سدهٔ هفتم قمری بیشتر نبوده و عمرش از چهل سال و اندکی تجاوز نکرده است و حضور پسرش در خدمت دولت در زمان مرگش، منافاتی با این امر ندارد. با این محاسبه می‌توان گفت: تولد او بایستی بین سال‌های ۶۴۰ تا ۶۴۵ق باشد.^۲

آقابزرگ تهرانی ضمن شرح اثری از او، نیای او را «هبة الله بن کُمون اسرانیلی» و از فیلسوفان یهودی معاصر ابن‌سینا، ابوریحان بیرونی و ابوسعید ابی‌الخیر دانسته است و دربارهٔ منبع خود در

۱. نک: ابن‌کُمونه، *تفتیح الأبحاث للملل الثلاث*، مقدمهٔ لوئیس صلیبا، ص ۳۳-۳۹؛ اشمیکه و پورجوادی، فیلسوف یهودی بغداد، ص ۲۵.

۲. البته این تاریخ براساس گزارش‌ها و گمانه‌زنی است.

این باره هیچ اشاره‌ای نمی‌کند. جز این مورد، ابن الساعی در الجامع المختصر، از فردی به نام ابوغالب بن کُمونه که در ۶۰۱ ق درگذشته است، نام می‌برد که والتریشل^۱ او را پدر بزرگ ابن کُمونه حدس می‌زند.^۲

تنها مدرکی که در باب زندگی ابن کُمونه وجود دارد و همان مرجع همه اطلاعات مربوط به اوست، به دو اثر ابن فوطی، یعنی الحوادث الجامعة والتجارب النافعة في المائة السابعة، و تلخیص مجمع الآداب في معجم الألقاب، محدود می‌شود که آن نیز به آخرین سال از حیات او مربوط می‌شود.^۳ ابن فوطی در مقام توضیح، از رابطه خود با ابن کُمونه می‌نویسد:

عزّالدوله به قواعد حکمت و قوانین منطق عارف و در فنون آدب و آداب و نکت علوم ریاضی، علم هینت، حساب و فنون شعر واقف بود.^۴ طلاب علوم از اطراف و شهرهای دور و نزدیک برای اقتباس فوائد و کسب کمال به بغداد می‌رفتند و از محضر وی مستفیض می‌شدند. من هنگامی که بغداد بودم به واسطه بیماری که به من عارض شد نتوانستم او را ملاقات کنم و از محضرش استفاده نمایم. نامه‌ای به او نوشتم و فوایدی خواستم تا کتاب خویش را به ذکر آن فوائد زینت دهم. ابن کُمونه به وسیله دوستم شمس الدین محمد بن ابی الربیع در ۶۸۳ ق ایاتی را برای درج در کتاب من نوشت.^۵

ابن فوطی در الحوادث الجامعة به واقعه‌ای اشاره می‌کند و نیز در مجمع الآداب که شرح حال ابن کُمونه را آورده است، آن را تأیید می‌کند. این واقعه به سال مرگ ابن کُمونه مربوط می‌شود. او در این باره می‌نویسد:

۱. والتریوزف فیشل (۱۹۰۲-۱۹۷۳ م) پروفیسور یهودی‌شناس و مورخ دانشگاه کالیفرنیا.
۲. نک: سیدجعفر سجادی «ابن کُمونه»، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۵۲۴.
۳. کتاب الحوادث الجامعة، درباره رویدادهای سده هفتم قمری است. که نخستین بار یعقوب لغوم سرکس این کتاب را به کمال الدین عبدالرزاق ابن احمد شیبانی معروف به «ابن فوطی متوفای ۷۲۳ ق» نسبت داده است. حاجی خلیفه هم این کتاب را از ابن فوطی دانسته است. شبی و مصطفی جواد هم چنین رأی دارند؛ گرچه وی پس از آگاهی از کتاب تلخیص مجمع الآداب في معجم الألقاب تألیف ابن فوطی، از رأی پیشین خود برگشت. برای توضیح بیشتر نک: ابن کُمونه، اذیة النفس وبقائها، تحقیق: انسیه بُرخواه، ص ۱۴. پانوش.
۴. مخالف نگاه ابن فوطی را تقریباً در آثار میرداماد می‌بینیم. او درباره ابن کُمونه با عبارت تحقیرگونه می‌نویسد: رَجُلٌ من المتفلسفين المحدثين (تازه به دوران رسیده) يُعرف به «ابن کُمونه» نک: مجموعة مصنفات، ج ۱، رسالة التقديسات، به اهتمام عبدالله نورانی، ص ۱۱۵.
۵. نک: سید جعفر سجادی، «ابن کُمونه» دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۵۲۴.

در این سال‌ها شهرت یافت که ابن‌کَمُونَه کتابی به نام تنقیح الأبحاث للملل الثلاث^۱، نوشته است و در آن پیامبران گذشته را یاد کرده و نسبت به آنانِ اِسانه آدب کرده است. ابن‌شهرت باعث آن شد که عوام بغدادی برآشفتمند و جمع شده به جانب منزل وی رفتند تا خانه‌اش را خراب و غارت کنند و خود او را بکشند. امیر تَمَسکای شحنة عراق و مجدالدین ابن‌اثیر، و جماعتی از اُمرا سوار مَرکب‌ها شدند و به سوی مدرسه مستصریه رفتند و از قاضی القضاات و مدرسان خواهش کردند که ابن‌کَمُونَه را بخواهند و در این‌باره تفتیش و تحقیق کنند و مردم را نیز به نصایح خویش از کشتن ابن‌کَمُونَه باز دارند و آتش این فتنه را خاموش سازند. ابن‌کَمُونَه متواری شد و خود را در جایی پنهان کرد. اتفاقاً آن روز، روز جمعه بود و قاضی القضاات برای اقامه نماز جمعه به مَرگَب سوار شده به سوی مسجد می‌رفت. مردم در مقام منع برآمدند و او را به مدرسه مستصریه بازگردانیدند. ابن‌اثیر به میان جمعیت رفت، شاید با نصیحت آن‌ها را رام کند، ولی سخنان او در مردم تأثیری نکرده، خود او را هم دشنام داده و به جانبداری از ابن‌کَمُونَه و دفاع از او متهم کردند. شحنة بغدادی برای خاموش کردن فتنه عوام، فرمان داد تا در میان مردم اعلام کردند که صبحگاه مردم در خارج شهر حاضر شوند تا ابن‌کَمُونَه را که فردا خواهند سوزاند خود به چشم خویش مشاهده کنند، مردم از شنیدن این خبر آرام گرفتند و متفرق شدند، و برای آن امر هم دیگر حاضر نشدند و آن فتنه بدین وسیله خاموش شد. ابن‌کَمُونَه را هم در صندوقی قرار داده به حله نزد فرزندش که در آن‌جا کاتب دیوان بود بردند و او در آن شهر مدتی بود و در همان‌جا وفات یافت.^۲

این نکته را می‌توان از گزارش ابن‌فوطی استنباط کرد، که ابن‌کَمُونَه زمان کوتاهی پس از آن واقعه، یعنی به سال ۶۸۳ق در حله درگذشته است. موشه پرلمان و لنون نیموی^۳، اضطرابات و

۱. عنوان این کتاب را تنقیح الأبحاث عن الملل الثلاث نیز ثبت کرده‌اند.

۲. نک: ابن‌فوطی، الحوادث الجامعة، ترجمه عبدالمحمد آیتی، ص ۲۶۴-۲۶۵؛ سیدجعفر سجادی «ابن‌کَمُونَه» دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۵۲۴؛ اشمیتکه و پورجوادی، فیلسوف یهودی بغداد، ص ۳۲-۳۳. با همه تفاوت نگاه‌ها به ابن‌کَمُونَه، فیلسوفانی از مسلمانان که پس از او آمدند از آثار وی استفاده‌ها برده‌اند. از آن میان می‌توان به قطب‌الدین شیرازی در شرح حکمة الاشراق، صدرالدین دشتکی، شمس‌الدین شهرزوری و جلال‌الدین دوانی اشاره کرد. نک: فیلسوف یهودی بغداد، ص ۴۶، ۴۸-۴۹.

۳. لنون نیموی، یکی از ابن‌کَمُونَه‌شناسان است که درباره ابن‌کَمُونَه، مقاله و کتاب‌های قابل ملاحظه‌ای نوشته است؛ موشه پرلمان نیز، مصحح تنقیح الأبحاث، درباره ابن‌کَمُونَه اطلاعات قابل ملاحظه‌ای دارد.

رنجوری‌های ذهنی و جسمی ناشی از خشونت عوام و تنگدستی ناشی از زندگی در شرایط اختفا را از علل مرگ زودرس ابن‌کَمُونه می‌دانند. نکته دیگری که از آن گزارش می‌توان دریافت این است که، سال‌های حکومت آباخان که پس از هلاکو به قدرت رسید سال‌های فعالیت جدی علمی ابن‌کَمُونه بوده و شرایط مطلوب اجتماعی و فرهنگی حاکم بر این دوران، از اسباب عمده تألیف تنقیح الأبحاث در ۶۷۹ق می‌تواند به شمار آید. بدین صورت، دفتر زندگی وی که چندان هم طولانی نبود در واپسین سال‌های سده هفتم، یعنی ۶۸۳ق بسته شد، و از او آثاری به جا مانده است که در ادامه به آن‌ها پرداخته خواهد شد.^۱

افکار: بررسی دیدگاه‌های ابن‌کَمُونه

ابن‌کَمُونه در تعریفی فراگیر، نماینده یگانه تفکری است که در آن، آرای ابن‌سینا، سهروردی، فخرالدین رازی و ابن‌میمون^۲ و عقل‌گرایی عالمانه هلنیستی با هم جمع آمده‌اند و از مایه‌های زنونی جلا گرفته‌اند، ویژگی که تنقیح الأبحاث عن الملل الثلاث، که دیوید بنیث آن را سند فوق‌العاده جالبی از چگونگی تفکر عقلی در قرون وسطا می‌داند، نمونه درخشانی از افکار ابن حکیم است. فرزانه‌ای با چنین ویژگی‌ها که تنها کمی از آن‌ها می‌توانست شخصیتی را در تاریخ فلسفه، جایگاهی بلند ارزانی بدارد، به لحاظ شبهات کلامی و فلسفی به ظاهر غیرقابل حلی که بافته و پرداخته است و تحلیل‌های خلاف قبول زمانه که در باب مقولاتی چون: نبوت و توحید به عمل آورده است، مشمول چنان بی‌مهری درمان‌ناپذیری ساخت که کمترین ثمر آن گذاشتن جان بر سر آن بود. اگرچه بی‌مهری تاریخ‌نگاران فلسفه، دانش ما را نسبت به احوال ابن‌کَمُونه سخت تنگ و کم‌مایه ساخته است، اما میراثی که از خود در زمینه فلسفه، منطق و معرفت‌شناسی باقی گذاشته است از او چنان شخصیت بزرگی را ترسیم می‌کند که حتی تیزی قلم معارضانش نیز نتوانسته به تخفیف مقام او قادر گردد. از سویی تلخی شبهات فلسفی - کلامی و حتی منطقی‌ای که ابن‌کَمُونه فراوری اندیشه فلسفی روزگار خود قرارداد، فرزانه‌گانی، چون صدرالدین دشتکی، خفری و

۱. جهت توضیح بیشتر از زندگی ابن‌کَمُونه نک: سیدجعفر سجادی، «ابن‌کَمُونه» دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۴، ص ۵۲۴-۵۲۶؛ پورجوادی و اشمیکه، فیلسوف یهودی بغداد؛ نجفقلی حبیبی، مقدمه شرح التلویحات اللوحیة والعرشیة، ابن‌کَمُونه؛ انسیه بُرخواه، مقدمه ازلّیة النفس وبقائها؛ ناجی اصفهانی، مقدمه الکاشف و مقدمه، و ابن فوطی، الحوادث الجامعة. در تألیف ابن مقدمه از همه این منابع استفاده شده است.

۲. درباره ابن‌میمون نک: عباس زریاب خویی «ابن‌میمون اسرانیلی» دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۵، ص ۲-۱۴.

جلال‌الدین دوانی را به چاره‌جویی برانگیخت و از این طریق آثار درخشانی در منطق و فلسفه فراهم آمد و از سویی دیگر شیوه تفسیری او بر آثار سهروردی و تحلیل ماندگار او از فلسفه اشراق و به‌ویژه شرح او بر کتاب التلویحات اللوحیة العرشیه به‌گونه‌ای برزبان و اندیشه و بیان میرداماد و ملاصدرای شیرازی مؤثر واقع گردید.

بررسی آثار و تألیفات بزرگ و کوچک ابن‌کُمونه نشان می‌دهد که وی در درجه نخست فیلسوف بوده، و از بین نحله‌های فلسفی موجود اگر وی را فیلسوف اشراقی به شمار نیاوریم، ولی به شهادت آثار او می‌توان گفت تمایل زیادی به فلسفه اشراق داشته است. از سویی دیگر باید وی را با توجه به کتاب تنقیح الأبحاث از جمله متکلمان برشمرد.^۱ گذشته از این دیدگاه برخی بر این باورند، هیچ یک از این احتمالات درباره وی نمی‌تواند صادق باشد؛ چراکه محیط خانوادگی اش او را به طرف یهودیت سوق داده است و چنین احتمالاتی نمی‌تواند در شناخت افکار او ملاک عمل قرار گیرد و اینان بر این باورند همان‌گونه که محیط علمی و سیاسی بغداد او را وادار کرده که به اسلام تظاهر کند، همان‌گونه علاقه وی بوده که وی را واداشته برخی از آثار سهروردی را شرح نماید.^۲ بر این اساس، در تحقیقات جدید بحثی مبنی بر این‌که آیا ابن‌کُمونه در طول زندگی خویش اسلام آورده است یا نه، به وجود آمده است در آخرین اثر ابن‌کُمونه به نام تنقیح الأبحاث که در ۶۷۹ق نوشته شده است، یعنی حدود چهار سال پیش از وفاتش به پایان رسیده، وفاداری او به یهودیت غیرقابل تردید و نگرش انتقادی‌اش به اسلام آشکاراست. با این حال، شماری از محققان به دلایلی گوناگون استدلال کرده‌اند که ابن‌کُمونه، حتی پیش از نوشتن تنقیح الأبحاث، اسلام آورده بوده است، ولی به این نکته هم باید توجه شود، تمایل شدید وی به خداپرستی منهای اقرار به نبوت خاص از کتاب تنقیح الأبحاث او پیداست، مؤلف این کتاب که خود یک فیلسوف یهودی است، دین و نبوت خاص را با استناد به گفته‌های ابن‌سینا و غزالی و فخررازی به صورت کلی بحث کرده است.^۳

محقق دیگری اسلام آوردن ابن‌کُمونه را پیش از نوشتن تنقیح الأبحاث واقعیته تاریخی به شمار

۱. البته براساس دیدگاه شماری از محققان باید او را از متکلمان یهود به شمار آورد، چراکه او در تنقیح الأبحاث تلاش می‌کند نبوت خاتم را زیر سؤال ببرد.

۲. ابن‌کُمونه کتاب التلویحات اللوحیة والعرشیة، را شرح کرده که با تحقیق سه نفر از محققان چاپ و منتشر شده است. تعلیقه‌ای نیز بر حکمة الإشراف دارد که نسخه‌ای از آن در کتابخانه غروی نجف نگهداری می‌شود.

۳. نک: احسان یارشاطر «ابن‌کُمونه» دانشنامه ایران و اسلام، ج ۶، ص ۸۰۹؛ رضا پورجوادی و اشمیتکه، فیلسوف یهودی بغداد، ص ۳۴-۳۵.

آورده است. ظاهراً دلیل این پندار، اشتباهی بوده است که در سیاهه برگه‌ای در کتابخانه سلیمانیة استانبول رُخ داده و در آن، میان سَمَوَال مغربی (۵۷۰ق-۱۱۷۵م) یهودی مسلمان شده و نویسنده رساله‌ای کلامی یهودی با عنوان افحام اليهود و ابن کَمُونه خلط شده است. در آن‌جا، مکاتبه میان سَمَوَال و اتهام زنده‌ای ناشناخته، به ابن کَمُونه نسبت داده شده است. بی تردید مدخل سیاهه کتابخانه سلیمانیة منبع مورد استفاده بوده است. همچنین گفته می‌شود که ابن کَمُونه کتاب تنقیح الأبحاث را پس از گرویدن به اسلام تألیف کرده است. او گویا با این متن و تحقیقات آشنا نبوده است. خلط میان ابن کَمُونه و سَمَوَال، در نسخه خطی کوپرولو ۱۶۱۲، که حاوی کتاب الجدید فی الحکمة ابن کَمُونه است و در ۶۹۱ق به دست عبدالعزیز بن ابراهیم بن الخیمی الماردانی در بغداد استنساخ شده، نیز روی داده است.^۱

با توجه به این دو مورد خلط میان «ابن کَمُونه و سَمَوَال» گروهی از پژوهشگران و نویسندگان، وی را مسلمان و گروهی دیگر یهودی دانسته‌اند، شاید این گروه به اوصافی چون: «الیهودی» یا «الاسرائیلی» استناد کرده‌اند و یا این که این موضوع برای آن‌ها اهمیتی نداشته است.

از این گذشته، در میان این شواهد، یک مورد استثنایی، عبارت پیش گفته از ناسخ امامی مذهب کتاب المطالب المهمة ابن کَمُونه است که می‌گوید: «مؤلف در اواخر عمر به مذهب شیعه دوازده امامی گراییده است» این عبارت ممکن است توضیح دهد که: «چرا آقابزرگ تهرانی شیعه شدن ابن کَمُونه را واقعیته تاریخی دانسته است؟»؛ گویا به همین دلیل است که آقابزرگ همه نوشته‌های ابن کَمُونه را که می‌شناخته، از جمله تنقیح الأبحاث را در کتاب الذریعة آورده است، گو این که از عبارت مدخل آن برمی‌آید که وی با این متن آشنا نبوده است.^۲

نمی‌توان در خصوص این که: «آیا ابن کَمُونه در مرحله‌ای از زندگی خود اسلام آورده است یا نه؟» به طور قطع حکمی کرد. با این حال، شواهد و ادله‌ای که برخلاف اسلام آوردن او اقامه شده است، به نظر قوی‌تر از ادله‌ای است که بر مسلمان شدن او تأکید می‌کند. موضع او نسبت به یهودیت و اسلام تا آن‌جا که به باورهای شخصی‌اش مربوط می‌شود، براساس کتاب تنقیح الأبحاث، غیرقابل تردید است. البته این مطلب را هم نمی‌توان منتفی دانست که وی به دلایلی به

۱. نک: احسان یارشاطر «ابن کَمُونه» دانشنامه ایران و اسلام، ج ۶، ص ۸۰۹؛ رضا پورجوادی و اشमितکه، فیلسوف یهودی بغداد، ص ۳۶.

۲. همان، ص ۳۷-۳۸.

اسلام گرویده است؛^۱ ولی به نظرمی‌رسد در این‌که او اثری همچون تنقیح الأبحاث را پس از گرویدن به اسلام به سبب آزار و شکنجه نوشته باشد، یا از روی فرصت‌طلبی، نمی‌توان به یقین حکم واقعی کرد؛ چراکه تردید بین این دو نگاه به حال خود باقی است. نشانه دیگر در ردّ مسلمان شدن او این است که تقریباً همه عالمان و نویسندگان بعدی او را همواره «عزّالدوله» خوانده‌اند. اگر او طی دوران اشتغالش، اسلام آورده بود، لقب او به «عزّالدین» یا «عزّالدولة والدین» تغییر یافته بود. چنان‌که این امر را درباره رشیدالدوله که بعدها «رشیدالدین فضل‌الله»^۲ شد، شاهد هستیم. اگر ابن‌کُمونه پیش از مورد آزار و اذیت واقع شدن یا طی آن اسلام آورده بود، مؤلف الحوادث الجماعه، ابن فوطی به آن اشاره کرده بود. احتمال شیعه شدن او در شهر حله در آخرین ماه‌های حیاتش، آن‌گونه که استنساخ‌کننده کتاب المطالب گفته است، به کلی منتفی نیست، ولی باور این مطلب دشوار است که نویسنده کتاب تنقیح الأبحاث، زمانی که از شکنجه و آزار گریخته بود، مسلمان شده باشد.^۳

گرچه مسلم است ابن‌کُمونه همچنان‌که یک فیلسوف یهودی است، در عین حال یک فیلسوف آشنا به متون فلسفی اسلامی نیز هست؛ چراکه وی به راحتی به آیات و آثار اسلامی در نوشته‌های خود استناد می‌کند، این روحیه و روش نشان از سعه صدر و احترام او نسبت به اسلام و حتی مسیحیت است.^۴

اگر از رویکرد کلی اعتقادی ابن‌کُمونه، که همچنان‌که گفته شد، همان وجه ترکیبی از حکمت مشایی و اشراقی است بگذریم، ویژگی‌های معینی در اندیشه او وجود دارد که او را به شکل آشکاری از شماری از همفکران خود متمایز می‌سازد. از میان این ویژگی‌ها، شبهات و مغالطات او که به بلند آوازی‌اش در تاریخ فلسفه انجامیده است دارای اهمیت جدی است و شگفت آن‌که، کسانی در ارتباط با سهروردی به بیان افکار او پرداخته‌اند، جز به تنقیحات به هیچ اثر دیگر او به‌ویژه به اثر عمده‌اش الکاشف نپرداخته‌اند.^۵

۱. او در پایان کتاب خلاصه المحصل خود در باب امامت که از خواجه نقل کرده است می‌نویسد: بیشتر روایت‌های شیعه در این باب مبتنی بر متون غیرقابل اعتماد است.

۲. رشیدالدین فضل‌الله (۶۴۸-۷۱۸ق) رجل سیاسی و تاریخ‌نگار و پزشک ایرانی سده هفتم.

۳. نک: رضا پورجوادی و...، فیلسوف یهودی بغداد، ص ۳۹-۴۰.

۴. نک: همان، ص ۴۰، پانویست شماره ۱۰۵.

۵. در کتاب منطق مباحث الفاظ، نامه‌ای از ص ۳۰۵-۳۰۷، چاپ شده که پرسش‌کننده از میرداماد سؤالی درباره مغالطات ابن‌کُمونه پرسیده و میرداماد در سه صفحه پاسخ داده است.

از میان مغالطات ابن کّمونه که به اقتضای موضوعیت خود، دو گروه از منطق دانان و فیلسوفان و متکلمان را به خود فراخوانده است، سه مغالطه از اهمیت فراوانی برخوردارند. جز این ها شبهه منطقی او که تحت عنوان مغالطه جذر اصّم یا «کلّ کلامی کاذب» شایع شد، منشأ آثار جوابیه مهمی گردید. ابن کّمونه این مغالطه را در بخش منطقی الکاشف طرح کرده است.^۱

جلال الدّین دّوانی در رساله حلّ مغالطه الجذر الاصّم در مقام پاسخ برآمده است. نخست در زیرعنوان «فاتحه» مغالطه را روشن ساخته و پس از آن در زیر عنوان «واسطه» پاسخ های پیشینیان و پسینیان و معاصرانشان را نقل کرده و اشکالات آن ها را باز گفته و آن گاه در «خاتمه»، پاسخ و حلّ خود را تقریر کرده است. دّوانی در بخش واسطه از تفتازانی، کاتبی دیران قزوینی، از صاحب قسطاس، سید شریف جرجانی از سید صدرالدّین دشتکی در ارتباط با مغالطه مطالبی نقل و یاد کرده است. لازم به یاد آوری است که بر سر این مغالطه بین دّوانی و صدرالدّین دشتکی نیز جدال های کتبی و شفاهی فراوان درگرفته است. غیاث الدّین و صدرالدّین دشتکی نیز رساله ای در تحقیق مغالطه جذر اصّم یا دروغگو نوشته است و جز او شمس الدّین محمد خفّری نیز رساله ای با نام حلّ ماینحل^۲ در باب این شبهه فراهم آورده است.^۳

آنچه تا این جا بیان شد، دورنمایی از افکار ابن کّمونه و تفاوت دیدگاه ها بود که به کوتاهی اراسته شد، ولی نباید در بررسی افکار وی از شبّهاتی که او در برخی از مسائل ایجاد کرده و در درازنای تاریخ معارف اسلامی مورد مناقشه قرار گرفته است، غفلت کرد. از آن میان شبّهاتی در کلام و فلسفه مطرح شده که در ادامه به اشارت بیان می شود.

شبّهات کلامی - فلسفی

تردیدی نیست که بیشتر شهرت ابن کّمونه در حوزه فلسفه اسلامی و چه بسا در حوزه کلام به شبّهاتی مربوط می شود که به او نسبت داده اند. در آثار کلامی و فلسفی حدود چهار شبهه کلامی و فلسفی، یعنی «شبهه تعدّد واجب یا شبهه توحیدیّه؛ شبهه استلزام یا عدم واجب؛ شبهه جذر

۱. نک: ابن کّمونه، الکاشف، ص ۷۴.

۲. البته نباید رساله خفّری، با رساله عبداللطیف شروانی که با همین عنوان حلّ ماینحل است، اشتباه شود. رساله شروانی شرحی است بر قصیده نوبّه ابوالمفاخر رازی، که پژوهشگاه علوم انسانی آن را در ۱۳۹۰ چاپ کرده است.

۳. نک: دشتکی، دّوانی و...، دوازده رساله در پارادوکس دروغگو، ص ۱۵۹ و ۱۷-۱۸؛ و پورجوادی و...، فیلسوف یهودی بغداد، ص ۶۰-۶۱.

الأصم، شبهة قدم و حادث»^۱ را به نام وی ثبت کرده‌اند که در دنیای اسلام معركة آرای محافل فلسفی و کلامی به‌ویژه از دوران صفویه تا روزگار مشایخ شیخیه بوده است. ذکر همه آن مناقشات در این مقدمه ممکن نیست و چه‌بسا لزومی هم نداشته باشد، ولی برای اطلاع پژوهشگران با سیاهه کردن مخالفت‌ها و موافقت‌ها از آن عبور می‌کنیم. از میان شبهات وارده «شبهة توحیدیه» بیشتر از دیگر شبهات توجه فیلسوفان و متکلمان را به خود جلب کرده و از همین‌روست بیشتر مورد نقض و ابرام واقع شده است.

شبهة توحیدیه^۲

شبهة نخست از لحاظ ساخت مضمونی‌اش یادآور جهان‌شناسی ثنوی مغان زرتشتی^۳ از یک سو و وجودگرایان مشایی در اسلام از سوی دیگر است. چنان‌که می‌دانیم مغان مُبدع تقسیم ثابت و همیشگی آفرینش به دو گروه متخاصم بودند که باورشان تحوّل در آیین چند خدایی به شمار می‌آمد. در صورتی که رأی زرت در انتقال پیام زرتشت از سوی یهودیان تبعیدی به مسیحیت را بپذیریم، می‌توانیم خط سیر تاریخی مغالطه را ردیابی کنیم، اما جز این در میان جماعتی از فیلسوفان مشایی اسلامی گروهی به این اصل قائل بودند که برای وجود، افراد نامحدودی در خارج وجود دارد که هر یک به تمام ذات بسیط و با افراد دیگر متباین و متغایرنده و اشتراک آن‌ها تنها در مفهوم وجود است، و هیچ‌گونه جهت مشترکی بین آن‌ها جز در مفهوم عرضی وجود، یافت نمی‌شود.^۴

۱. صدرالدین شیرازی در جلد اول الأسفار الأربعة، ص ۱۳۲ درباره این شبهه می‌نویسد: وبها يندفع ماتشؤشت به طبایع الأكثرين و تبدلت (وامانده) أذهانهم ممّا ينسب إلى ابن كمّونه و قدسّمه بعضهم بافتخار الشّياطين، لاشتهاره بإبداع (بیابده)، چاپ بیروت غلط) هذه الشبهة العويصة؛ و همچنین در جلد ششم، ص ۷-۱۲ و ص ۶۳ به ردّ این شبهه پرداخته است. شمس الدین خفّری (۹۴۲ق) نیز در حاشیه خود بر الهیات شرح تجرید قوشچی در بحث یگانگی خداوند از شبهه ابن کمّونه یاد کرده است. نک: خفّری، تعلیقه، ۲، ۳ و ۲۰۹. و همچنین میرداماد به این شبهه پاسخ داده است که در صفحات پیشین نشانی داده شد.

۲. نخستین بار جلال الدین دَوّانی که در کتاب شرح هیاکل التور، که به: شواکل الحور نامبردار است به این کمّونه نسبت داده است. نک: ص ۱۶۶. چاپ شده در ثلاث رسائل. بعد از دَوّانی، محمّد خفّری، میرداماد، صدرای شیرازی، سید احمد علوی، شمسایی گیلانی این شبهه را به ابن کمّونه نسبت دادند و در ردّ آن رساله‌ها نوشتند. نک: منزوی، مقدمه تنقیح الأبحاث، ص ۱۶-۱۷.

۳. درباره ثنویان در عهد باستان نک: محمدرضا جلالی نائینی، ثنویان در عهد باستان، انتشارات طهوری، ۱۳۸۴.

۴. درباره «وجود» و اقسام آن به آثار ملاصدرا به ویژه الأسفار الأربعة مراجعه شود.

دلایلی بر اثبات توحید در آثار فلسفی و کلامی اقامه شده است. ابن کمّونه به برخی از این دلایل از جمله دلیل تمانع اشکال کرده و گفته است:

چه مانعی دارد ما دو هویت بسیط داشته باشیم که به تمام ذات متباین باشند، به گونه‌ای که هیچ اشتراکی بین آن دو وجود نداشته باشد، تا ترکیب لازم بیاید.^۱

فیلسوفان و متکلمان پرشماری به این شبهه و دیگر شبهات ابن کمّونه پاسخ گفته‌اند. از جمله آن فیلسوفان که مهم‌ترین آنان نیز به شمار می‌آید، میرداماد حسینی استرآبادی و صدرالدین محمد شیرازی است و از متکلمان شترگ نیز می‌توان از خواجه طوسی نام برد. حکمایی همانند ملاصدرا در پاسخ به این شبهه، مسئله را در قالب «أصالت الوجود و أصالت الماهية» حل کرده‌اند و گفته‌اند اگر وجود اصیل است و حقیقت واحده صاحب مراتب است، پس اگر دو واجب متحقق باشند، ناچار آن دو در وجود اشتراک خواهند داشت و در این صورت ممکن و محتاج خواهد شد. پس اشکال ابن کمّونه بر کسانی که قائل بر اصالت وجود هستند وارد نیست. حال اگر بنا را بر اصالت ماهیت بگذاریم و دو هویت متباین به تمام ذات فرض شود، در پاسخ می‌توان گفت: از امور متباینه از آن جهت که متباین هستند، نمی‌توان امر واحدی انتزاع کرد. ملاصدرا در ادامه می‌گوید: «برهان عرشی» وی در این برهان توحید واجب الوجود را از طریق برهان عرشی که از یافته‌های درونی اوست به اثبات می‌رساند. غیر از ملاصدرا و میرداماد، ملاهادی سبزواری نیز به تفصیل به این مسئله پرداخته و آن را دفع کرده است. شارحان شرح منظومه نیز در این بخش از منظومه به تفصیل سخن گفته‌اند. از جمله آن‌ها مرحوم استاد مطهری است. وی در شرح منظومه خود می‌نویسد:

دو شینی که اثبیت و این و آنی بینشان برقرار است امتیازشان به یکی از چهار قسم است:

امتیاز به تمام ذات؛ امتیاز به بعضی از ذات؛ امتیاز به یک امر بیرون از ذات، و امتیاز به

شدت یا قوه و ضعف. این موارد در جایی است که مابه‌الامتیاز عین مابه‌الاشتراک است.^۲

غیر از این فیلسوفانی چون: ملاصدرا و میرداماد، از معاصران نیز به طرح و دفع شبهه ابن کمّونه پرداخته‌اند که به گونه‌ای همان سخن الأسفار الأربعة و یا شرح المنظومه و یا میرداماد در التقديسات

۱. نک: ابن کمّونه، المطالب المهمة من علم الحکمة، ص ۷۸. این رساله در فصلنامه خردنامه صدرا، شماره ۳۲، چاپ و منتشر شده است.

۲. مطهری، مرتضی، شرح مبسوط منظومه، مجموعه آثار، ج ۹، ص ۵۲۱. در ادامه به پاسخ شبهه می‌پردازد، به نشانی که داده شده است مراجعه شود.

است که در پانوشت به همه این آثار نشانی داده شده است.^۱

از آن میان حکیم مؤسس آقاعلی مدرس زنوزی تهرانی است. وی در رساله فی مباحث الحمل، این شبهه را مطرح کرده و به دفع آن پرداخته است. او در این رساله می‌نویسد:

قد حققنا في أصول الحكم قاعدة الهية، لدفع الشبهة الشيطانية المنسوبة إلى ابن كمّونه الصادر عن شيخه واستاده شيخ الاشراقين ... إلخ.^۲

برای اطلاع از دیدگاه این حکیم الاهی به نشانی که داده شده مراجعه شود؛ ولی در این‌جا یادآوری نکته‌ای ضروری به نظر می‌رسد و آن تعجب از این حکیم الاهی است که به قول خودش «شبهة شيطانية» را به حکیمی نسبت می‌دهد که او عمری را در ریاضت، عبادت و تحصیل ربویات سپری کرده و آموزه‌های کتاب الاهی تا اعماق جان او ریشه کرده است. از این حکیم پذیرفته و پسندیده نیست که بی‌توجه به تاریخ صدور این شبهه آن را به آن حکیم الاهی و شیخ اشراقیان با واسطه نسبت دهد. نگارنده در جای خود به طور مستدل پاسخ این‌گونه کلمات را داده است.^۳

نکته: در این جایی مناسب نیست که به یک اشتباه تاریخی اشاره شود و آن این‌که معروف و مشهور است که ریشه و اصل این شبهه در کتاب التلویحات اللوحية والعرشية، و کتاب المشارع والمطارحات شیخ اشراق آمده است. با نشانی که به این دو کتاب داده‌اند دو عبارت مورد نظر

۱. درباره شبهه توحیدیه و رد آن نک: صدرالدین شیرازی؛ الأسفار الأربعة، ج ۱، ص ۱۳۳-۱۳۶؛ وج ۶، ص ۶۲-۶۳. ملاصدرا در این دو جا از کتاب الأسفار الأربعة به رد شبهه ابن کمّونه پرداخته است؛ میرداماد حسینی در پاسخ این شبهه یک رساله مستقلی با عنوان التقديسات نوشته است که در آن رساله ضمن تحقیر ابن کمّونه به شدت به رد این شبهه پرداخته است. نک: میرداماد حسینی، مصنفات میرداماد، ج ۱، رساله التقديسات، ص ۱۱۳-۲۰۶. میرداماد در آغاز رساله می‌نویسد: زجل من المُتفلسفين المُحدّثين يُعرف بـ «ابن كمّونه» ... إلخ؛ و ملاهادی سبزواری هم در شرح المنظومه، ج ۲، ص ۵۱۴ زیرعنوان «غرر في ذكر شبهة ابن كمّونه و دفعها» به طرح و رد این شبهه پرداخته است. در آثار حکمای معاصر نک: مهدی الهی قمشه‌ای، حکمت الهی: عام و خاص، ج ۱، ص ۲۴۰؛ انصاری شیرازی، دروس شرح منظومه، ج ۳، (حکمت ۲) ص ۴۹؛ فاضل تونی، رسائل عرفانی و فلسفی، ص ۱۷۷؛ مرتضی مطهری، شرح منظومه، مجموعه آثار ج ۹، ص ۵۲۱؛ منتظری، درس گفتار حکمت: شرح منظومه، ج ۴، ص ۴۳۳. و از میان معاصران و از همه آن‌ها مهم‌تر حضرت علامه طباطبایی است. وی در نهاية الحکمة، ص ۳۳۸ به این شبهه پرداخته و با براهین قوی البته به اختصار این شبهه را دفع کرده است.

۲. نک: مجموعه مصنفات، ج ۲، ص ۲۲۳.

۳. نک: سهروردی، الحکمة الإشرافية، ج ۷، کتاب المشارع والمطارحات: العلم الثالث: الإلهيات، المشرع الرابع، فصل اول، ص ۳۹۰. تعلیقه نگارنده.

است. عبارت کتاب التلویحات:

«لوکان فی الوجود واجبان لم یکن الاشتراک بینهما... إلخ» و عبارت کتاب المشارع والمطارحات: «یقول الخصم: وجوب الوجود لازم اعتباری و لکل واحد منهما ذات وحدائیة... إلخ».^۱

اگر پس و پیش این دو عبارت به دقت دیده شود به هیچ وجه با آن عبارتی که ملاصدرا و سبزواری نقل کرده‌اند: «لَمْ لَا یَجُوزُ أَنْ یَکُونَ هُنَاکَ هَوِیَّتَانِ بَسِیْطَتَانِ مَجْهُولَتَا الْکُنْهَ الْمُخْتَلِفَانِ بِتَمَامِ الْمَاهِیَةِ...»^۲ همسانی ندارد. چرا که شیخ اشراق عبارت را با «لو امتناعیه» می‌آورد و این جمله، این مسئله را اثبات نمی‌کند که او خود نیز بر این باور است؛ و حال آن‌که ابن کَمَوْنَه بنا بر آنچه به او نسبت می‌دهند می‌گوید: چرا جایز نباشد دو هَوِیَّت بسیط باشد. تفاوت این دو جمله بر هر خردمندی روشن است. اگر عبارات فیلسوفانی که اصل این شبهه را به سهروردی نسبت داده‌اند با دقت علمی و فلسفی و انتقادی دیده شود، این نکته زخ می‌نمایاند که در هیچ یک از این عبارات، استناد مستقیم به اثری از آثار سهروردی به چشم نمی‌خورد و هیچ مدرکی نیز دیده نمی‌شود که به صراحت، این شبهه را در آن اثر به وی نسبت داده باشد. به طور نمونه علامه طباطبایی در چند جا از کتاب نهاية الحکمة به مناسبتی به این مسئله اشاره کرده و در همه جا نیز با فعل مجهول «کما نُسِبَ» به نقل مطالب پرداخته است. از همه موارد مهم‌تر که تقریباً مصدر سخنان حکمای پس از وی شده است، عبارتی است که ملاصدرا در الأسفار الأربعة از کتاب دَوَانِی با اندکی تغییر نقل کرده است. پیش از وی فیلسوفانی در آثار خودشان با استناد به برخی از کلمات سهروردی او را از باورمندان اصالت ماهیت برشمرده بودند، مانند ابن ترکه در تمهید القواعد^۳ با استناد به عبارتی از عبارات سهروردی، او را از باورمندان اصالت ماهیت معرفی کرده است؛ اما در این مسئله که ما در این جا در پیرامون آن سخن می‌گوییم، بیشتر از همه عبارت ملاصدرا مورد استناد فیلسوفان و برخی

۱. به ترتیب نک: سهروردی، الحکمة الاشراقیة، ج ۳، ص ۳۶۹ و ج ۷، المشرع الرابع، ذیل: بحث و تعقیب.

۲. سبزواری، شرح المنظومه، ج ۲/۲، ص ۵۱۷. البته بایستی به این نکته توجه شود عبارتی که ملاصدرا و سبزواری و دیگران نقل کرده‌اند و به ابن کَمَوْنَه نسبت داده با همان الفاظ در هیچ یک از آثار ابن کَمَوْنَه حتی رساله المطالب المهمة نیامده است، عبارتی همانند این عبارت را دَوَانِی برای نخستین بار در رساله اثبات واجب نقل و به ابن کَمَوْنَه نسبت داده است. بعدها ملاصدرا و دیگران همان عبارت را با اندکی تغییر نقل و این نسبت را تقویت کردند.

۳. نک: ابن ترکه اصفهانی، تمهید القواعد، ص ۱۸۷.

از متکلمان واقع شده است. او در چند جای الأسفار الأربعة از جمله در جلد اول و ششم به تفصیل به نقل و ردّ این شبهه پرداخته و اصل آن را در کلمات سهروردی دانسته است که عبارت سهروردی در صفحات پیشین نقل شد، ولی عبارتی که ملاصدرا نقل و اصل آن را به شیخ اشراق نسبت داده این عبارت است.

مما ينسب إلى ابن كمّونة، وقد سمّاه بعضهم بافتخار الشّياطين، لاشتّهاره بابتداع هذه الشّبهة العويصة؛ فإنّی قد وجدت هذه الشبهة في كلام غيره ممّن تقدّمه زماناً، وهي أنّه لمّ لايجوز أن يكون هناك هويّتان...^۱

در این عبارت نکاتی جای تأمل دارد؛ نخست این که ملاصدرا می گوید: «این شبهه را به ابن کمّونه نسبت داده اند» در سطر بعدی می گوید: «مشهور است که این شبهه را ابن کمّونه ابتداء کرده است» در ادامه هم می گوید:

«فإنّی قد وجدت» من این شبهه را در کلمات غیر ابن کمّونه که از نظر زمانی هم مقدّم بر وی هستند، یافته ام.

گذشته از تناقض در دو جمله اول، از کجای این عبارت به ویژه «فی کلام غیره ممّن تقدّمه زماناً» فهم می شود که این «غیر» و یا «کسی که تقدّم زمانی» بر ابن کمّونه دارد، شیخ اشراق است. خیلی ها می توانند مصداق «غیر» باشند و حکمای زیادی نیز مقدّم بر ابن کمّونه بوده اند، از آن میان می توان به فخر رازی، ابوالبرکات بغدادی اشاره کرد که خیلی مورد احترام و اعتماد ابن کمّونه بودند. شاید یکی اشکال کند که این نوع کلمات در آثار آن ها نیامده است؛ در پاسخ می توان گفت: عبارتی که ملاصدرا از شیخ نقل می کند، در المعتبر ابوالبرکات هم همانند مفهوم آن یافت می شود. پس به چه دلیل ضمیر در «غیره» را به سهروردی ارجاع می دهند. گذشته از این، همان گونه که اشاره شد، عبارتی که ملاصدرا نقل کرده است، عین همان عبارت در آثار ابن کمّونه هم نیامده است، چه برسد به این که در آثار شیخ اشراق آمده باشد.

اگر کسی بگوید: ابن کمّونه در آثار خود متأثر از سهروردی است و با آثار او انس و الفتی دارد؛ در پاسخ می توان گفت: همین انس و الفت بلکه بیشتر را با ابوالبرکات و آثار او دارد. پس هیچ ویژگی خاصی در ارجاع ضمیر به شیخ در این عبارت وجود ندارد.

۱. نک: صدرالدین شیرازی، الأسفار الأربعة، ج ۱، ص ۱۳۲. در متن الأسفار الأربعة به جای کلمه «ابتداء»، «ابتداء» آمده است که اشتباه چاپی است.

نگارنده احتمال می‌دهد، شاید مراد آن حاشیه‌نگار،^۱ «شهرزوری» بوده است که با «سهروردی» اشتباه شده است، چون این دو کلمه در نگارش تقریباً شکل هم هستند. از سوی دیگر شهرزوری عبارتی به این شکل «إنَّ الواجبين المشتركين في الماهية... جاز أن يكون الواجبان مختلفين بتمام الماهية» دارد که تقریباً همین مفهوم شبهه این کُمونه است.^۲

استاد حسن‌زاده آملی به نکته‌ای اشاره می‌کند که جای بسی تأمل است. استاد عبارتی که در صفحات پیشین از ملاصدرا نقل شد: «فإنی وجدتُ هذه الشبهة...» نقل می‌کند و می‌نویسد: در یک نسخه خطی اسفار، یک نفر، معلوم هم نیست که چه کسی است ضمیر «غیره» را در کنار کتاب به «شیخ اشراق» ارجاع داده است و سخنانی از او نقل می‌کند که بی‌اساس بودن کلمات او، دلیل بر بی‌اطلاعی تعلیقه‌نویس است. اولین سخنی که استاد از وی نقل می‌کند می‌نویسد: این کُمونه یکی از شاگردان شیخ اشراق است و حال آن‌که شیخ در ۵۸۷ق شهید شده، و این کُمونه در بین سال‌های ۶۴۰-۶۴۵، به دنیا آمده است، با ارائه این آمار و ارقام که همه این موارد مورد تأیید گزارشگران تاریخ فیلسوفان است، شیخ حدود شصت سال پیش از تولد این کُمونه، شهید شده است^۳ و جالب‌تر این‌که همین حاشیه‌نگار ضمیر «غیره» را به شیخ اشراق ارجاع داده و احتمالاً عده‌ای براساس این ارجاع اصل شبهه را به شیخ اشراق نسبت داده‌اند و گویی این نکته منشأ برخی از اشتباهات تاریخی شده است.^۴

از همه این موارد مهم‌تر، باید به این نکته توجه شود که استناد این شبهه به این کُمونه نیز خالی از اشکال نیست، چرا که ملاصدرا یک بار واژه «ابداع» را به کار می‌برد بار دیگر می‌گوید در عبارت کسانی پیش از او یافتم، از سوی دیگر میرداماد از این‌که ابداع‌کننده این شبهه این کُمونه است، رد می‌کند، به هر حال همان‌گونه که اشاره شد کلمات ملاصدرا هم در این «نسبت» یکدست نیست.

۱. در ادامه به معرفی این «غیر» و تعلیقه او خواهیم پرداخت.

۲. نک: شمس‌الدین شهرزوری، رسائل الشجرة الالهية، ج ۳، ص ۲۶۴. جالب‌تر این‌که سید محمدحسین حسینی تهرانی، بی‌هیچ استنادی طبق معمول آثار دیگرش، این شبهه را به شیخ اشراق نسبت داده و تر و خشک را به هم آمیخته و یکسری مطالب نوشته است و در پایان گفته خلاصه اسفار آورده است. نک: توحید علمی و عینی، ص ۲۸۴.

۳. مگر این‌که سخن تعلیقه‌نویس را این‌گونه تفسیر کنیم که منظور وی شاگرد مکتب شیخ بوده که این تفسیر هم خیلی دور از ذهن است.

۴. نک: شرح المنظومه، ج ۲/۲، تحقیق و تصحیح: حسن‌زاده آملی، ص ۵۱۴ به بعد تعلیقات.

اما نکته این جاست، ریشه این شبهه در دو دنیای متفاوت است، یکی دنیای یونان باستان و دیگری نخستین سال‌های تدوین مکتب فقهی و کلامی اسلام است. اما در دنیای یونان منشأ این گونه شبهات بیشتر در رساله‌های به‌جا مانده از حکیم اَبَرُقْلِس یونانی است. این حکیم از اهالی آفریقا و از پیروان افلاطون است؛ در این جا تنها به دادن نشانی بسنده می‌شود، چراکه به گونه‌ای خارج از موضوع شمرده می‌شود.^۱

اما برای ریشه‌یابی این شبهه در دنیای اسلام، باید به زمان امام جعفر صادق - درود خدا بر او - برگردیم. عین شبهه و حتی عین همین عبارت در رساله هشام ابن حکم آمده است، دهری از آن امام همام می‌پرسد: «لِمَ لایَجوزُ أن یکون صانع العالم أكثر من واحد» امام به تفصیل پاسخ او را داده که در شرح اصول کافی آمده است.^۲

حال با این پیشینه محکم و استوار می‌توان به کلماتی که یکدست نیست و عبارت‌ها هم چندان با هم تطبیق نمی‌کنند و یا به یک مرجع ضمیر آن هم از یک شخص نامعلوم استناد کرد، و شیخ اشراق را مصدر این شبهه دانست و از این دلایل استوار چشم‌پوشی کرد؟^۳ البته در پایان این قسمت بایستی به نکته‌ای اشاره شود ما در این مقدمه در صدد اثبات و یا ردّ و یا تحلیل مفصل این مسئله نیستیم، تنها به مناسبت موضوع به مواردی به اختصار اشاره شد؛ چرا که ما در این جا در صدد بیان افکار ابن کَمُونه برآمدیم و این مقداری هم که بیان شد در مسیر شناخت افکار ابن کَمُونه بود و اصل شبهه بررسی همه جانبه و با استناد به مدارک معتبر را می‌طلبد.^۴

شبهه استلزام

دومین شبهه که به «شبهه استلزام» معروف است، بر بیان عدم واجب الوجود متمرکز است، بدین گونه تقرّر یافته است که: واجب الوجود مقوله‌ای نیست که عدمش مستلزم رفع امر واقعی

۱. نک: قطب الدّین ایشکوری لاهیجی، محبوب القلوب، ج ۱، ص ۳۶۷-۳۷۲.

۲. نک: شرح اصول کافی. ملا صالح مازندرانی، ج ۳، ص ۵۵؛ طبرسی، الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۳۳؛ سید هاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، ج ۳، ص ۴۳۰، و مجلسی، بحار الأنوار، ج ۳، ص ۲۳۰ و ملاهادی سبزواری، شرح المنظومه، ج ۲/۲، ص ۵۱۶ تعلیقه استاد حسن زاده آملی.

۳. استاد حسن زاده آملی نیز در انتساب شبهه به ابن کَمُونه هم خدشه کرده است. نک: سبزواری، شرح المنظومه، تحقیق: حسن زاده آملی، ج ۲/۲، ص ۵۱۷؛ و ابن کَمُونه، تنقیح الأبحاث للملل الثلاث، تحقیق: علینقی منزوی، ص ۱۵-۱۶.

۴. تفصیل و تحلیل را نک: به کتاب المشارع والمطارحات که نشانی داده شد.

باشد و هر آنچه که عدمش مستلزم رفع امری واقعی نباشد، معدوم است. ابن کُمّونه این شبهه را بدین گونه توضیح می دهد که: این حکم ما بر این مناست که اگر چنین وجود واجبی وجود داشته باشد، پس وجودش امری واقعی است. پس عدمش مستلزم رفع وجودش که امری واقعی است خواهد بود، و حال آن که حسب الفرض عدمش مستلزم رفع امر واقعی نیست؛ زیرا که اگر عدمش مستلزم امر واقعی باشد، باید عدمش نیز مستلزم همین ملازمه باشد. پس، اگر فرض شود انتفا این لزوم که مفاد صغری است، باید ملزوم که عدم واجب است منتفی شود، یعنی به جای آن وجود واجب باشد؛ زیرا نقیض لازم که رفع است، در این صورت عدم رفع خواهد بود و عدم رفع که نقیض لازم است، ملزوم نقیض لازم می شود، و ملزوم نقیض ملزوم است، یعنی ملزوم وجود است که نقیض ملزوم است که عدم واجب باشد، و حال آن که مفاد کبری معدوم بودن هر چیزی است که عدم آن مستلزم رفع امر واقعی نباشد و این خلف در فرض است. پس باید واجب معدوم باشد تا خلف در این صغری و کبری نشود.^۱

شبهه قدم حادث

سومین شبهه ای که ابن کُمّونه ارائه کرده به شبهه «قدم حادث و اجتماع نقیضین» معروف است و اساس آن، عکس شبهه پیشین بر فرض وجودی است که وجود آن مستلزم رفع امر واقعی است و بر این مبنا چنین وجودی مستلزم عدم است.^۲

شبهه جذر اصم^۳

چهارمین شبهه «شبهه الجذر الأصم» است. اصل این شبهه مربوط به علم حساب است و آن به گونه ای است که عددی را یکبار در خود ضرب کنند و از آن جذر بگیرند. مانند: $\sqrt{9} = 3$ که

۱. نک: ابن کُمّونه، تنقیح الأبحاث للملل الثلاث، تحقیق: لوئیس صلیبا، ص ۸۴ به بعد.

۲. نک: ابن کُمّونه، تنقیح الأبحاث للملل الثلاث، تحقیق: لوئیس صلیبا، ص ۷۴-۸۶؛ میرداماد حسینی، تعلیقات منطقیه، ص ۳۰۰-۳۰۷، چاپ شده در کتاب منطق و مباحث الفاظ، و خواجه نصیرالدین طوسی، أجوبة المسائل نصیریة، ص ۲۵-۳۴؛ رضا پورجوادی و...، فیلسوف یهودی بغداد، ص ۶۱-۶۳.

۳. میرداماد، ملامراد تفرشی، سلطان العلما حسین بن محمد، محمدباقر سبزواری، آقا رضی قزوینی، آقا حسین خوانساری، میرزا رفیع قزوینی، محمدابراهیم کلباسی، بر این شبهه ردیه نوشته اند، نک: منزوی، مقدمه تنقیح الأبحاث، ص ۲۵.